



نقد یک منشور

فقر، فساد، گرانی، میریم تا سرنگونی

اکنون دیگر کمتر کسی را می‌توان یافت که این واقعیت را انکار کند، جامعه ایران در یک دوران انقلابی به سر می‌برد. درعین‌حال، اعتلای انقلابی جنبش در این دوران به مرحله‌ای گام نهاده که به یک موقعیت انقلابی انجامیده و تمام شرایط عینی برای یک انقلاب فراهم است. موج اخیر جنبش حتی به کسانی که تردیدی در این واقعیت داشتند، نشان داد که توده‌های مردم ایران دیگر تاب و تحمل وضع موجود را ندارند. می‌خواهند نظم حاکم را براندازند، درحالی‌که طبقه حاکم نیز به‌رغم تمام مقاومت وحشیانه، دیگر نمی‌تواند به شیوه گذشته بر مردم حکومت کند و جمهوری اسلامی راهی برای نجات از این بحران ندارد. این واقعیت چنان آشکار است که اکنون دیگر نه فقط بورژوازی اپوزیسیون خارج کشور و متحدان جهانی آن، بلکه جناح‌های رقیب دارو دسته خامنه‌ای نیز در تلاش برای ارائه بدیل‌های جایگزینی هستند.

اما درک این واقعیت که جامعه به یک موقعیت انقلابی گام نهاده برای هر سازمان کمونیستی که از منافع طبقه کارگر و توده‌های ستمدیده دفاع می‌کند، از این زاویه حائز اهمیت است که اصلی‌ترین وظیفه سیاسی، در این دوران، تلاش برای برپایی انقلاب اجتماعی کارگری و کسب قدرت توسط این طبقه است و نه رفرم در چهارچوب نظام سرمایه‌داری. لذا در این دوران برخلاف دوران رکود سیاسی که انجام برخی اصلاحات به نفع طبقه کارگر در دستور کار هر جریان کمونیست و کارگری قرار می‌گیرد، نقد و مخالفت جدی با هرگونه تلاش رفرمیستی و دفاع از یک انقلاب و برنامه انقلابی یک وظیفه‌ای فوری است. با این نگرش و معیار است که سازمان ما باید در اوضاع سیاسی کنونی ایران، موضع صریح و روشنی در قبال برنامه‌ها و ادعاهایی داشته باشد که خود را حتی مدافع کارگران معرفی می‌کنند، اما برنامه آن‌ها چیزی جز اصلاح در نظم سرمایه‌داری نیست.

با این توضیح به بررسی بیانیهای بپردازیم که اخیراً تحت عنوان "منشور مطالبات حداقلی تشکل‌های مستقل صنفی و مدنی ایران" انتشار یافته که در ظاهر ادعا می‌کند، می‌خواهد حرفی برای گفتن در این دوران حادث‌ترین بحران سیاسی جامعه ایران داشته باشد.

در مقدمه این منشور با اشاره به بحران‌های لاینحل رژیم و این‌که چشم‌اندازی برای پایان دادن به آن‌ها "در چهارچوب روبنای سیاسی موجود" قابل‌تصور نیست، به جنبش‌های

در صفحه ۲

تورم و بیکاری بیداد می‌کنند، گرانی کمر مردم را شکسته و فقری نفرت‌انگیز زندگی را بر توده‌های ستمدیده‌ی ایران تلخ کرده است. داد از این همه بیداد. در این میان سیاست‌های اقتصادی دولت سرتاپا فاسد جمهوری اسلامی نیز به رشد تورم و تعمیق بحران اقتصادی به‌طور بی‌سابقه‌ای دامن زده است. در طول تنها یازده ماه بهای سکه طلا با حدود ۱۳۰ درصد افزایش از ۱۲ میلیون و ۴۱۴ هزار تومان به بالای ۲۸

میلیون تومان رسید. بهای دلار نیز روز یکشنبه ۳۰ بهمن ماه به ۴۸ هزار و ۳۰۰ تومان رسید. توده‌های کار و زحمت با درآمدهای ناچیزشان از تامین حتا ضروری‌ترین نیازهای خوراکی خود درمانده‌اند. محمد اسدی رئیس تشکل دولتی "کانون عالی بازنشستگان و مستمری‌بگیران تامین اجتماعی" در گفت‌وگو با خبرگزاری "ایلنا" با بیان این‌که دریافتی ۶۰ درصد بازنشستگان تامین در صفحه ۴

مسمومیت‌های زنجیره‌ای مدارس دخترانه و گروه‌های "آتش به اختیار"



مسمومیت‌های زنجیره‌ای در مدارس دخترانه قم که از نهم آذرماه ۱۴۰۱ آغاز شد و تاکنون ادامه یافته، نگرانی شدید خانواده‌ها را در پی داشته است. علی‌رغم ادامه و گسترش مسمومیت به تعداد زیادی از مدارس، اما سکوت و انفعال دستگاه دولتی به‌ویژه وزارت آموزش و پرورش، این نگرانی‌ها را تشدید کرده است. روز نهم آذرماه مسمومیت ۱۸ دانش‌آموز هنرستان نور قم اعلام شد. ۲۲ آذر در همان هنرستان بار دیگر

در صفحه ۵

پرویز ثابتی یک شکنجه‌گر و قاتل است

در روند مبارزات قهرمانه توده‌های مردم ایران و در پی تلاطمات و تحولات انقلابی جامعه که این روزها با شتاب در مسیر شفافیت بخشیدن به صف بندی نیروهای مدافع انقلاب اجتماعی و اردوگاه ضد انقلاب حامی حفظ نظم موجود سرمایه داری در حرکت است، هر از چند گاهی شاهد تحرکات ضد انقلابی نیروهای مدافع سلطنت علیه پیشروی جنبش انقلابی کارگران و توده‌های زحمتکش جامعه هستیم. اقدامات و تحرکاتی واپسگرایانه که با وقوع هر یک از آن‌ها زوایای دیگری از ماهیت ارتجاعی و چهره فریبکارانه سلطنت طلبان بیش از پیش برای مردمی که شناخت روشنی از آن‌ها نداشتند، آشکار می‌شود.

در روند پر شتاب تحولات انقلابی موجود در جامعه، از جمله اتفاقاتی که در هفته گذشته رخ داد و واکنش‌های بسیاری را در درون و بیرون کشور برانگیخت، انتشار عکسی از یک جنایتکار به نام

در صفحه ۸

اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

در حمایت از منشور حداقلی

بیست تشکل صنفی و مدنی در ایران

در صفحه ۳

نقد یک منشور

اعتراضی اخیر مردم ایران اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد: "این جنبش بر آن است تا برای همیشه به شکل‌گیری هرگونه قدرت از بالا پایان دهد و سرآغاز انقلابی اجتماعی و مدرن و انسانی برای رهایی مردم از همه اشکال ستم و تبعیض و استثمار و استبداد و دیکتاتوری باشد." طبیعی است که وقتی این منشور اعلام می‌کند، در نظام سیاسی حاکم راهی برای بحران‌های موجود متصور نیست و در همان حال جنبشی شکل‌گرفته که هدف آن "رهایی مردم از همه اشکال ستم و تبعیض و استثمار و استبداد و دیکتاتوری" از طریق یک انقلاب اجتماعی است، خواسته‌هایی مطرح شوند که بازتاب این شرایط انقلابی و تحقق مطالبات جنبشی باشند که می‌خواهد به "همه اشکال ستم و استثمار" پایان بخشد. هر انسانی باکمی آگاهی می‌داند که لازمه این ادعا، قیل از هر چیز طرح بدیلی است که بتواند اهداف بزرگ این جنبش را عملی سازد. اما در این منشور آنچه که نشانی از آن نیست، دقیقاً همین بدیل است. یعنی مطلقاً حرفی از این مقوله در میان نیست که کدام طبقه، کدام دولت و کدام قدرت سیاسی باید" به شکل‌گیری هرگونه قدرت از بالا" و "همه اشکال ستم و تبعیض و استثمار و استبداد" پایان دهد. بنابراین از همین آغاز تکلیف روشن است. گویا هیچ بدیلی وجود ندارد که بتواند این خواسته‌ها را عملی کند. در عوض آنچه منشور وعده آن را می‌دهد، در ۱۲ بند، مطالباتی است که باز هم ادعا می‌کند "یگانه راه پی‌افکنی ساختمان جامعه‌ای نوین و مدرن و انسانی در کشور" است. ببینیم این مطالبات چه هستند؟

آزادی فوری و بی‌قیدوشرط همه زندانیان سیاسی، آزادی بی‌قیدوشرط عقیده، بیان و اندیشه، مطبوعات، تحزب، لغو فوری صدور و اجرای هر نوع مجازات مرگ، اعلام بلادرنگ برابری کامل حقوق زنان با مردان در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و خانوادگی، اعلام این‌که مذهب امر خصوصی افراد است، اما قوانین و هرگونه نگرش مبتنی بر تبعیض و ستم ملی و مذهبی، تأمین ایمنی کار، امنیت شغلی و افزایش فوری حقوق کارگران، معلمان، کارمندان و همه زحمتکشان شاغل و بازنشسته با حضور و دخالت و توافق نماینده‌های منتخب تشکلهای مستقل و سراسری آنان، پایان دادن به تخریب‌های زیست‌محیطی و ...

تا اینجا روشن است که تمام این مطالبات، مطالباتی بورژوازی در چهارچوب نظام سرمایه‌داری‌اند. این مطالبات در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری جهان از سال‌ها پیش به نحوی عملی شده‌اند، اما از آنجائی که تحت حاکمیت بورژوازی فوق ارتجاعی ایران عملی نشده و البته نخواهند شد، از این‌رو باید در برنامه تمام جریاناتی که حتی خواهان دگرگونی تمام نظم موجودند، نیز آورده شوند. از این‌جهت جز ناقص و سر و دم برده بودن برخی از مطالباتی که تا اینجا در این منشور آمده، ایرادی به آن‌ها وارد نیست. اما کمترین تغییری در این واقعیت پدید نمی‌آورد که آن‌ها مطالباتی بورژوازی هستند.

تجربه یک قرن گذشته در ایران نیز به همگان نشان داده است که حتی این مطالبات سیاسی بورژوا-دمکراتیک و بعضاً مطالبات رفاهی-اجتماعی که در این منشور آمده، فقط آن طبقه و آن دولتی می‌تواند آن‌ها را عملی سازد که نفعش در نفی نظم اقتصادی-اجتماعی و سیاسی سرمایه‌داری موجود و تمام عواقب هولناک آن در ایران است. این طبقه نیز کسی جز طبقه کارگر نیست که با استقرار یک قدرت شورایی وظیفه فوری و بی‌درنگ عملی ساختن همین مطالبات معوقه بورژوازی را نیز بر عهده دارد. این همان نقطه مفقوده در منشور است که نه نامی از طبقه کارگر در میان است و نه حکومتی شورایی که بتواند آن‌ها را عملی سازد. پس اگر چنین است کدام طبقه و کدام دولت می‌باید این مطالبات بورژوا-دمکراتیک رفرمیستی را عملی کند. منشور البته سکوت می‌کند، اما سکوت مشکلی را حل نخواهد کرد. اگر بحثی از طبقه کارگر و حکومت شورایی در میان نیست، تنها طبقه‌ای که باقی می‌ماند، طبقه سرمایه‌دار است. کسی دوست داشته باشد یا نداشته باشد، نتیجه‌گیری دیگری از این منشور نمی‌توان کرد. این است آن جامعه "نوین، مدرن و انسانی" که منشور وعده آن را می‌دهد. این منشور در حقیقت فقط خواستار برخی رفرم‌های سیاسی بورژوازی است. یک سندیکالیست و سوسیال‌دمکرات رفرمیست لاقول وظیفه خود را انجام رفرم‌های اجتماعی اعلام می‌کند. در این منشور از رفرم‌های اجتماعی هم به معنای واقعی کلمه خبری نیست. علاوه بر این، به‌جز در دو، سه موردی که به مطالبات مشخص و فوری طبقه کارگر اشاره شده، چنان از مطالبات کارگری تهی است که گویا این طبقه حتی مطالبه مشخص و فوری هم ندارد و کسی آن‌ها را نشنیده است.

در تمام این منشور کاملاً دقت شده است تا جملاتی به کار رود که ذره‌ای به قیای مالکیت خصوصی و حتی خصوصی‌سازی برنخورد. این منشور از آنجائی که چیزی ورای تحولات بورژوا-دمکراتیک نمی‌خواهد، کلامی در مورد اقتصاد جامعه ایران نمی‌گوید. نمی‌توان جایی را یافت که حتی باسیاست اقتصادی نئولیبرال بورژوازی و خصوصی‌سازی‌ها که همواره در هر مبارزه کارگری علیه آن‌ها مبارزه شده، مشکلی داشته یا مخالفتی کرده باشد. از همین روست که حتی در زمینه آموزش و بهداشت هم ابا دارد که علیه خصوصی‌سازی حرف بزند. آنچه می‌خواهد "رایگان سازی آموزش و پرورش و بهداشت و درمان برای همه مردم" است. درحالی‌که خواست کارگران و زحمتکشان لغو هرگونه خصوصی‌سازی آموزش و بهداشت است. "رایگان سازی آموزش" نیز یک کلی‌گویی برای فرار از ارائه مطالبه مشخص است. اگر تمایلی می‌بود، به‌صراحت اعلام می‌شد، برچیده شدن بساط آموزش و بهداشت خصوصی، برقراری آموزش رایگان و اجباری تا پایان دوران متوسطه و آموزش رایگان در دوره تحصیلات عالی.

اشاره شد که منشور حتی در آنجائی که خواستار تحقق مطالبات بورژوا-دمکراتیک شده در برخی موارد چنان محافظه‌کاری از خود نشان داده شده که آن مطالبه را به یک مطالبه تهی از مضمون تبدیل کرده است. به‌عنوان نمونه هرکس که اندکی شناخت از جامعه ایران داشته باشد،

می‌داند که یکی از مسائل حاد جامعه ایران که باید به آن پاسخی روشن داده شود، مطالبه ملیت‌های تحت ستم و لغو ستم ملی است. این منشور می‌خواهد این معضل بزرگ را با شعار "اما قوانین و هرگونه نگرش مبتنی بر تبعیض و ستم ملی و مذهبی" حل کند. با شعار "امحاء قوانین و هرگونه نگرش تبعیض و ستم ملی" رامحلی ارائه نشده است. هر اپوزیسیون بورژوازی حتی سلطنت‌طلب هم حاضر است سوگند یاد کند که خواهان امحاء تبعیض و توزیع عادلانه و برابر امکانات دولتی برای رشد فرهنگ و هنر در همه مناطق کشور و فراهم کردن تسهیلات لازم و برابر برای یادگیری و آموزش همه زبان‌های رایج در جامعه" است. اما این مردمی که تحت ستم‌اند، مطالبه مشخص دارند و خواهان تحقق عملی آن هستند و نه شعار برای فرار از پاسخ مشخص.

این منشور، فقط یک منشور بورژوا-دمکراتیک و رفرمیست نیست. محافظه‌کاری چنان بر این منشور سایه افکنده که حتی مانع از آن می‌شود در مورد یکی از مطالبات مهم مردم ایران در مورد رابطه دین و دولت به‌صراحت حرف بزند و در یک جمله کوتاه و شفاف بگوید دین و دولت باید کاملاً از یکدیگر جدا گردند و هیچ مذهبی نباید به‌عنوان دین رسمی کشور پذیرفته شود. بلکه تمام جسارت منشور در این خلاصه می‌شود که بگوید: "مذهب امر خصوصی افراد است و نباید در مقدرات و قوانین سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشور دخالت و حضورداشته باشد." یک جمهوری‌خواه بورژوا شفافتر از این منشور در مورد جدائی دین از دولت حرف می‌زند.

همین محافظه‌کاری که در منشور وجود دارد، مانع از آن شده است که به‌صراحت اعلام کنند، مذهب و دستگاه روحانیت نباید مطلقاً هیچ‌گونه دخالتی در امور مدارس و برنامه‌های درسی و آموزشی داشته باشند. منشور در مورد رفاه اجتماعی هم چیزی بیش از این ندارد که بگوید: "ایجاد رفاه همگانی از طریق بیمه بیکاری و تأمین اجتماعی قدرتمند برای همه افراد دارای سن قانونی آدامه‌کار و یا فاقد توانایی کار." اگر کسی تاکنون معنای "رفاه همگانی" را نمی‌دانست از طریق این منشور مطلع می‌شود که بیمه بیکاری و "تأمین اجتماعی قدرتمند" آن‌هم فقط مختص "سن قانونی" مساوی است با رفاه همگانی. اما "تأمین اجتماعی قدرتمند" یعنی چه؟ چطور باید قدرتمند را از غیر قدرتمند تشخیص داد؟ حتی جمهوری اسلامی هم می‌تواند ادعا کند که "تأمین اجتماعی قدرتمند" هم‌اکنون در ایران وجود دارد. این حرف‌ها کلی‌گویی به‌جای طرح مطالبه مشخص است. منشور حتی برای رفرم اجتماعی در این حد نیز زبانش قاصر است. به‌جای این کلی‌گویی در مورد "تأمین اجتماعی قدرتمند" به‌سادگی می‌توانستند بگویند، "برقراری تأمین اجتماعی در تمام سطوح زندگی انسان از گهواره تا گور" فکر نکنید که خیلی رادیکال و سوسیالیستی است. این را سال‌ها پیش که جناح چپ بورژوازی رفرمیست در اروپا بر سرکار بود، تا حد زیادی عملی کرد. منشور نوع ایرانی آن حتی توان بر زبان آوردن رفرم‌های سوسیال-رفرمیست اروپائی را هم ندارد.

نقد یک منشور

منشور، مالکیت خصوصی را مقدس می‌داند، حاضر نیست کلامی علیه مالکیت خصوصی، سرمایه و استثمار بگوید. البته کسی نباید چنین توقعی از این منشور داشته باشد. نکته اینجاست که حتی حاضر نیست مصادره و ملی کردن کلیه صنایع و مؤسسات متعلق به سرمایه‌داران بزرگ و تمام اموال و دارائی‌های نهادهای مذهبی و اعمال کنترل کاری بر آن‌ها را بپذیرد. با استثمار کارگران مشکلی ندارد. مشکلش فقط با افراد و نهادهایی است که از طریق "ارانت دولتی و غارت" ثروتمند شده‌اند. البته در همین حد هم اقدامی ناممکن و موکول به محال است. چراکه باید احتمالاً یک دستگاه عریض و طویل سازمان‌دهی شود که راه بیافتد و ببیند چه کسانی در طول ۴۴ سال حیات جمهوری اسلامی از طریق رانت و غارت ثروت اندوخته‌اند و چه کسانی "شرافتمندانه" از طریق استثمار مستقیم و قانونی، سرمایه انباشت کرده‌اند.

اما در این منشور یک‌بند هم وجود دارد که خواستار "برچیده شدن ارگان‌های سرکوب، محدود کردن اختیارات دولت و دخالت مستقیم و دائمی مردم در اداره امور کشور از طریق شوراهای محلی و سراسری، عزل هر مقام دولتی و غیردولتی توسط انتخاب‌کنندگان هرزمانی باید جزو حقوق بنیادین انتخاب‌کنندگان باشد." کارگران ایران آنقدر آگاه هستند که بدانند فقط کسی می‌تواند چنین ادعاهایی داشته باشد که به استقرار یک دولت شورایی و اعمال حاکمیت کارگران و زحمتکشان باور داشته باشد و در سرلوحه منشورش خواستار برقراری حکومت شورایی کارگران شده باشد. چراکه تنها با درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی می‌توان صحبت از برچیدن ارگان‌های سرکوب داشت و تنها در یک حکومت شورایی است که توده‌های مردم می‌توانند از طریق شوراهای محل کار و زندگی اداره امور کشور را در دست خود داشته باشند و فقط در این شکل حکومت است که مردم از این حق برخوردار می‌شوند، در هر لحظه که اراده کردند هر "مقام دولتی و غیردولتی" را عزل کنند. منشور اما نه بدیلی دارد و نه نوع و شکل دولت را تعیین کرده است. فقط خواسته اسمی از شورا برده باشد.

خلاصه کنیم: این منشور در واقع یک برنامه اصلاحات در چهارچوب نظام سرمایه‌داری است. اساس این منشور را چند مطالبه بورژوا-دمکراتیک تشکیل می‌دهد که برخی از آن‌ها نیز ناقص و سرودم برده‌اند. وقتی که یک منشور فاقد هرگونه حتی بدیل سیاسی است، در آن صورت هیچ تردیدی نباید داشت که فقط می‌تواند در خدمت بورژوازی قرار داشته باشد. البته ادعاشده که آنچه در این منشور آمده، مطالبات حداقلی است. چنین باشد یا نباشد، تفاوتی در اصل قضیه نخواهد کرد. این‌هایی که منشور را امضا کرده‌اند مگر مطالبه حداکثری هم دارند؟ آیا کسی می‌تواند بگوید که مطالبه حداکثری کانون مدافعان حقوق بشری شیرین عبادی در این منشور، چیست؟ مطالبات حداکثری تشکلهای اسلامی دانشجویان متحد که در منشور، اسلامی

اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست



در حمایت از منشور حداقلی بسیست تشکل صنفی و مدنی در ایران

انتشار منشور مطالبات حداقلی با ابتکار و تلاش بسیست تشکل مستقل صنفی و مدنی را باید گامی به پیش در مسیر همکاری نیروهای کار و زحمت به حساب آورد. این منشور خصوصاً در پی خیزش انقلابی توده‌های مردم ایران که در چند ماه گذشته با برآمد توده‌ای علیه فقر و فلاکت و اختناق و استبداد جهت به گور سپردن حکومت اسلامی سرمایه بیا خاسته‌اند، اقدامی در خور قابل حمایت است. در بطن این تحولات، تا جایی که به جنبشهای اجتماعی از جمله جنبش طبقه کارگر، جنبش رهایی زن و جنبش جوانان برای آزادی و برابری و خلاصی از ظلم و ستم طبقاتی، مربوط است، این منشور حداقلی مطالباتی را باید گامی مهم در شکل دادن به انسجام و اتحاد جنبشهای اجتماعی به حساب آورد که در شرایط کنونی افق روشنی را جلو پای این جنبشها برای پایان دادن به این زندگی فلاکت‌بار و ضد انسانی قرار می‌دهد.

در شرایطی که جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی برای سرنگونی جمهوری اسلامی گامهای مهمی برداشته است و کشمکش میان آلترناتیوهای راست و چپ، میان جنبشهای متخاصم طبقاتی برای شکل دادن به آینده بعد از جمهوری اسلامی روز به روز حادث می‌شود و جریانات بورژوازی با تمام امکانات برای مصادره انقلاب مردم به نفع اهداف ضد انقلابی خود از هیچ اقدامی ضد مردمی رویگردان نیستند، انتشار این منشور از جمله اقدامی به جا و موثر در مقابل پلانتفرم و منشور جریانات بورژوازی است. اقدامی مسئولانه که بر اتحاد و همبستگی مبارزاتی میان جنبشهای اجتماعی و آزادیخواه در مخالفت با شکل‌گیری هر نوع قدرت دولتی از بالای سر مردم تاکید دارد.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست جدا از هر ملاحظه‌ای که در مورد این منشور داشته باشد، انتشار آن را در شرایط کنونی گامی مهم در راستای انسجام جنبش آزادیخواهی و برابری و تقویت جنبش طبقاتی کارگران و زحمتکشان در مقابل جمهوری اسلامی و جواب محکمی به آلترناتیوهای بورژوازی ارزیابی می‌کند، از آن حمایت می‌کند و در تقویت و پیشبرد آن می‌کوشد.

در عین حال باید تاکید کرد که تحقق این منشور و مطالبات حداقلی، اساساً در گرو سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و نظم طبقاتی موجود و برپایی حاکمیت شورایی کارگران و زحمتکشان ممکن و عملی است و باید تلاش کرد که جنبشهای آزادیخواهی و برابری طلبانه را حول آن برای پایان دادن به عمر ننگین جمهوری اسلامی و تحقق تمام و کمال مطالبات مندرج در این منشور بسیج کرد. ما از همه تشکلهای و جنبشهای مترقی و از آزادیخواه، از تشکلهای جوانان محلات، تشکلهای پیشرو زنان و دانشجویان می‌خواهیم که از این منشور حمایت کنند، به آن بپیوندند و در تحقق مفاد آن بکوشند.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

پنجشنبه 16 فوریه 2023

امضاها: اتحاد فدائیان کمونیست، اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری-حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقابیت) و هسته اقلیت

آن حذف‌شده یا مطالبات حداکثری شورای هماهنگی تشکلهای فرهنگی ایران که در واقع تنها تشکل توده‌ای و قابل‌ذکر در میان مجموعه امضاکنندگان هست، چه هستند؟ محافل دیگری هم که امضاکننده منشورند وضعیتشان بر همین منوال است. مطالبه حداکثری آن‌ها همین مطالبات بورژوا-دمکراتیک منشور است. در شرایط امروز ایران، در یک دوران انقلابی، در بحبوحه یک بحران سیاسی بزرگ با این منشورهای رفرمیستی و جمع‌هایی از این دست، نمی‌شود جنبش انقلابی توده‌های کارگر و زحمتکش را مهار کرد و مطالبات آن را به چهارچوب نظم سرمایه‌داری محدود ساخت. بحران سیاسی کنونی جامعه ایران آنقدر عمیق است که تلاش تمام جریاناتی را که نتوانند راه‌حلی برای آن ارائه دهند، نقش بر آب خواهد ساخت و به همان سرعتی که پدید می‌آیند آن‌ها را محو و نابود خواهد کرد. در برابر بدیل‌های

رنگارنگ بورژوائی، باید بدیل روشن سیاسی و اجتماعی و یک برنامه انقلابی داشت. تنها بدیل هم در مقابل جریانات بورژوائی، بدیل کارگری، حکومت شورایی و سوسیالیسم است. بالاخره هم با پیشرفت مبارزه، حضور مستقیم و متشکل طبقه کارگر، برپایی اعتصابات سراسری کارگری است که سرنوشته جدال‌های طبقاتی و بدیل‌های سیاسی و اجتماعی روشن خواهد شد. بکپیچیز اما از هم‌اکنون مسلم است. بدون طبقه کارگر و استقرار حکومت شورایی نه انقلابی در کار خواهد بود و نه حتی تحقق مطالباتی که عموم توده‌های مردم ایران برای آن‌ها مبارزه می‌کنند. ما به‌عنوان کمونیست باید محکم و استوار در برابر تمام جریانات رنگارنگ بورژوائی از جمله بورژوا- رفرمیست بایستیم و فقط از آلترناتیو کارگری، بدیل شورایی و سوسیالیستی دفاع کنیم.

فقر، فساد، گرونی، میریم تا سرنگونی

سال جاری و سال آینده را در کنار حتما همان نرخ رسمی تورم قرار دهیم، با یک محاسبه ساده متوجه می‌شویم که قدرت خرید شاغلان و بازنشستگان تنها در دو سال به حدود نصف سال ۹۹ کاهش می‌یابد.

در روزهای گذشته کمیسیون تلفیق بودجه پیشنهاد کابینه برای میزان افزایش حقوق کارکنان و بازنشستگان را تصویب کرد. براساس این مصوبه حداقل حقوق در سال آینده به ۷ میلیون و ۹۲۰ هزار تومان می‌رسد. براساس اخبار منتشره در رسانه‌های حکومتی، شورای عالی کار نیز در نهایت حداکثر همین مبلغ را به‌عنوان حداقل دستمزد تعیین خواهد کرد. این در حالی‌ست که چند تشکل مستقل داخل کشور با توجه به میانگین هزینه‌ی زندگی یک خانوار شهری اعلام کرده بودند "حداقل دستمزد در سال ۱۴۰۲ نباید از ۲۵ میلیون تومان در ماه کمتر باشد".

حتا اگر خط فقر اعلام شده از سوی به‌اصطلاح نمایندگان کارگری در "شورای عالی کار" را که در مهر ماه ۱۸ میلیون تومان اعلام کرده بودند، با تورم حداقل ۴۰ درصدی سال آینده براساس پیش‌بینی مرکز پژوهش‌ها در نظر بگیریم خط فقر در سال آینده از ۲۵ میلیون تومان در ماه فراتر خواهد رفت. حال با این مبلغی که دولت می‌خواهد به کارگران، بازنشستگان و دیگر زحمتکشان جامعه تحویل کند، آن‌ها چگونه می‌توانند هزینه‌های زندگی خود را تامین کنند؟

در سال ۸۷ عیدی یک کارگر بازنشسته ۲۵۰ هزار تومان بود و مستمیری آن نیز در همین حدود. در آن سال بهای هر سکه طلا ۲۳۱ هزار تومان بود. بنابراین یک کارگر بازنشسته با عیدی و با یک ماه مستمیری خود می‌توانست یک سکه طلا بخرد و ۱۹ هزار تومان هم اضافه باقی می‌ماند. الان حقوق بخش بزرگی از بازنشستگان بین ۵ تا ۶ میلیون تومان است و قرار است یک میلیون و ۸۰۰ هزار تومان عیدی بگیرند، اما بهای سکه به بالای ۲۸ میلیون تومان رسیده است. به عبارت دیگر بهای سکه بیش از ۱۵ برابر عیدی یک کارگر بازنشسته شده است.

به اعتراف رسانه‌های داخل ایران، خرید مواد خوراکی به دلیل کاهش قدرت خرید مردم به نصف کاهش یافته است. براساس گزارش بانک مرکزی سهم هزینه مواد خوراکی از کل هزینه خانوارها از ۳۳ درصد به ۲۲ درصد کاهش یافته است. این آمار با توجه به تورم ۷۰ درصدی مواد خوراکی و در نظر گرفتن افزایش دیگر هزینه‌های ضروری زندگی نشان‌دهنده آن است که دیگر پولی برای تامین مواد خوراکی لازم برای مردم ستمدیده‌ی ایران باقی نمانده است. براساس این گزارش قیمت گوشت گوسفندی (قیمه‌ای) به ۵۸۰ هزار تومان رسیده است، قیمت مرغ ۶۳ هزار تومان، سینه مرغ ۱۰۰ هزار تومان و فیله مرغ ۱۱۰ هزار تومان.

نکته مهم دیگر این‌که به‌رغم افزایش درآمدهای ارزی جمهوری اسلامی، بحران مالی دولت همچنان تشدید شده است. برای نمونه بدهی شرکت‌ها و موسسات دولتی به بانک مرکزی و سیستم بانکی کشور در آبان‌ماه سال‌جاری به ترتیب با ۵۹ و ۷۷ درصد نسبت به سال گذشته افزایش یافته است. بدهی بانک‌ها به بانک

افزایش ۷۰۰ درصدی درآمدهای نفتی در ۵ ماهه اول سال ۱۴۰۱ نسبت به مدت مشابه در سال گذشته خبر داده است.

بنابراین درآمد ارزی جمهوری اسلامی حداقل به ادعای خودشان نسبت به سال گذشته به‌طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است. اما جمهوری اسلامی با این درآمدهای ارزی چه می‌کند؟! بخشی را در سامانه نیما عرضه می‌کند که اکنون هر دلار به رقم ۲۸ هزار و پانصد تومان رسیده و دیگر حتما صحبت از دلار ۲۳ هزار تومانی نیز نیست. در این میان، جمهوری اسلامی بخش بزرگ دیگری را نیز به بازار ارز تزریق می‌کند. برای نمونه صرافی‌های تحت نظارت بانک مرکزی دلارهایی را که از دولت می‌گیرند، در روزهای گذشته بالای ۴۵ هزار تومان در بازار عرضه کردند و این یعنی آن‌که دولت از فروش هر دلار ۴۵ هزار تومان به جیب زد.

از سوی دیگر میزان بدهی دولت با ارزش کاهش ریال به‌طور واقعی کاهش می‌یابد. باز برای نمونه بدهی دولت به سازمان تامین اجتماعی به ۶۰۰ هزار میلیارد تومان رسیده است. تمام دارایی‌های سازمان تامین اجتماعی متعلق به کارگران شاغل و بازنشسته است. بدین ترتیب از ارزش پولی که متعلق به کارگران است و دولت آن را بلوکه کرده مدام کاسته می‌شود و نتیجه‌ی آن چیزی نیست جز بروز بحران مالی برای تامین اجتماعی. تامین اجتماعی اما برای جبران مشکلات مالی به‌جای گرفتن حق کارگران، دست در جیب کارگران می‌کند. مثلا عیدی کارگران بازنشسته را به‌جای حداقل یک ماه حقوق براساس مصوبه کابینه یک میلیون و ۸۰۰ هزار تومان پرداخت می‌کند. یا مدام محدوده‌ی خدمات درمانی را کاهش می‌دهد به‌نحوی که امروز بسیاری از خدمات درمانی از جمله بسیاری از داروها از زیر پوشش بیمه خارج شده‌اند و بدین‌گونه هزینه‌های درمان هر چه بیشتر بر دوش کارگران شاغل و بازنشسته انداخته می‌شود.

سیاست‌های حاکم بر بودجه‌های سالیانه نیز از همین جهت‌گیری برخوردارند. بودجه‌هایی که هر سال بیش از گذشته علیه کارگران و زحمتکشان و به‌نفع اقلیت بسیار کوچک سرمایه‌دار و دستگاه‌های سرکوب، تبلیغاتی و مذهبی رژیم تنظیم و اجرا می‌شود. سیاست مالیاتی حاکم بر بودجه، افزایش ناچیز حقوق‌ها، بودجه آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، محیط‌زیست و غیره همگی از این سیاست سرچشمه می‌گیرند.

برای نمونه در حالی که نرخ رسمی تورم در دی‌ماه به ۵۱ درصد رسید و نرخ رسمی تورم مواد خوراکی به ۷۰ درصد، در بودجه سال آینده میزان افزایش حقوق شاغلان و بازنشستگان دولتی تنها ۲۰ درصد است. این در حالی‌ست که حتما مرکز پژوهش‌های مجلس اسلامی نیز پیش‌بینی کرده است که "نرخ تورم در سال آینده به بالای ۴۰ درصد خواهد رسید و فقر گسترش پیدا می‌کند". اگر ما مجموع میزان افزایش حقوق

اجتماعی بین ۵ تا ۶ میلیون تومان است، گفت: "با مستمیری ۶ میلیون تومانی فقط می‌توان ۶ روز زندگی کرد". ناگفته نماند که بازنشستگان تامین اجتماعی ۶۵ درصد کل بازنشستگان کشور هستند.

آش آن‌قدر شور شده است که حسین راغفر از "اقتصاددانان" حامی جمهوری اسلامی که به‌گفته‌ی خودش در نمایش دولتی ۲۲ بهمن امسال در تهران حضور داشته، به وبسایت "اصلاحات نیوز" در رابطه با نتایج فاجعه‌بار سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی می‌گوید: "آن‌هایی که به دنبال این سیاست‌های بی‌خردانه هستند، به احتمال زیاد عنصر خارجی هستند... عناصر نفوذی این سیاست‌ها را ترویج می‌دهند تا جامعه را به سمت فروپاشی پیش ببرند... این اقتصاد هیچ راهی جز سقوط ندارد".

وی در بخش دیگری از سخنانش در مورد نقش دولت در افزایش نرخ ارز می‌گوید: "واقعیت این است که هزینه‌های این کار برای جامعه خیلی سنگین است، سوال من از مسئولین و آن‌هایی که این سیاست‌ها را ترویج می‌دهند این است که آیا اصلا به پیامدهای چنین اقداماتی فکر کردند؟ اگر طبقه محروم جامعه که از قربانیان اولیه و اصلی این سیاست‌ها هستند به کف خیابان‌ها بیایند آیا می‌دانید چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ در آن زمان دیگر هیچکس یارای مقابله با آن‌ها را نخواهد داشت".

واقعیت این است که جمهوری اسلامی با افزایش بهای دلار و در واقع کاهش ارزش ریال از دو جهت سود می‌برد. ابتدا باید در نظر داشته باشیم که جمهوری اسلامی به دلیل صادرات نفت، گاز و دیگر مشتقات آن‌ها از قبیل تولیدات کارخانجات پتروشیمی و نیز آهن و فولاد و غیره دارای درآمدهای ارزی بالایی است. به نوشته‌ی روزنامه کیهان به تاریخ ۲۵ دی‌ماه، درآمد جمهوری اسلامی تنها از صادرات گاز مایع براساس آمار گمرک تا ۱۰ دی‌ماه سال‌جاری حدود ۸/۶ میلیارد دلار بوده است که نسبت به سال گذشته ۸۶ درصد افزایش یافته است. این در حالی‌ست که مردم ایران بویژه در بلوچستان و قسمت‌هایی از خراسان با قطعی مکرر گاز و یا نبود کپسول گاز در روزهای سخت زمستان مواجه شدند.

به‌نوشته‌ی خبرگزاری تسنیم وابسته به سپاه پاسداران "اداره اطلاعات انرژی آمریکا" درآمد نفتی ایران در ۷ ماهه اول سال میلادی ۲۰۲۲ را ۳۴ میلیارد دلار برآورد کرده است که نشان‌دهنده رشد ۴۹ درصدی نسبت به مدت مشابه سال قبل‌تر است.

دیوان محاسبات جمهوری اسلامی نیز در گزارش خود از "تفریق بودجه ۱۴۰۱" در شش ماه اول سال، از افزایش ۴۴۶ درصدی میزان وصولی ریالی درآمدهای دولت از نفت خام، میعانات گازی و خالص گاز صادراتی خبر داده بود.

به نوشته‌ی روزنامه ابتکار درآمدهای نفتی جمهوری اسلامی در ۶ ماهه‌ی اول سال ۱۴۰۱ نسبت به مدت مشابه در سال ۱۴۰۰ پنج برابر شده است. سازمان برنامه و بودجه نیز از

مسمومیت‌های زنجیره‌ای مدارس دخترانه و گروه‌های "آتش به اختیار"



روابط عمومی آموزش و پرورش تهران نیز سعی کرد با یک داستان بجهانه کل ماجرا را ماسک‌مالی کند. وی در توضیح مسمومیت این دانش‌آموزان گفت: "در پی کنجکاوی دو دانش‌آموز یکی از مدارس منطقه ۱۱ تهران، اسپری حشرمکش در فضای کلاس، منتشر و حدود ۳۰ دانش‌آموز دچار مشکل تنفسی شدند که این امر موجب ایجاد استرس شدید در میان دانش‌آموزان شد در ادامه با اقدام سریع عوامل مدرسه، دانش‌آموزان از فضای کلاس خارج شده و تعدادی از آن‌ها که دچار استرس شده بودند توسط اورژانس به بیمارستان منتقل شدند."

روابط عمومی آموزش و پرورش البته توضیح نداد که در تمام آن ۲۴ مدرسه دخترانه دیگر که صدها دانش‌آموز دچار مسمومیت شده‌اند، اسپری حشرمکش کشف شده است یا نه؟
توجیه و دروغ و پنهان کردن علل واقعی مسمومیت‌ها، کار همه مقاماتی است که در قبال مدارس و دانش‌آموزان مسئولیت مستقیم داشته‌اند و دارند. آموزش و پرورش، فرمانداری قم یا نمایندگان مجلس و کل دستگاه حکومتی هیچ‌کدام در مورد علت واقعی مسمومیت‌ها و مسببین آن سخنی نگفتند. یکی از نشأت گاز موتورخانه و تولید منواکسید کربن صحبت کرد آن دیگری این ادعا را نفی و تکذیب کرد و خلاصه جز دروغ‌بافی و تناقض‌گویی چیزی بر زبان مقامات ذی‌ربط جاری نشد. همه تلاش‌ها و اقدامات دولت و نهادهای دولتی به این خلاصه شد که سازمان اطلاعات سپاه و فرماندهی انتظامی کمیته مشترکی برای بررسی و پیگیری موضوع تشکیل دادند و تیم ویژه‌ای برای بررسی موضوع در تهران تشکیل شده است. بهرام عین‌اللهی وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی گفت چند تیم بهداشتی از تهران به قم اعزام شده‌اند. شکایاتی که به قوه قضائیه رسیده درحال بررسی است و مسعود ستایشی سخنگوی قوه قضائیه نیز خبر داد که "درحال بررسی ابعاد ماجرا هستیم و مراکز امنیتی و قضائی و پزشکی قانونی نیز جلسات خوبی گذاشته‌اند" همین!

این شیوه برخورد نهادهای دولتی و قبل از همه وزارت آموزش و پرورش که مسئولیت مستقیم بهداشت و امنیت مدارس و محیط‌های آموزشی

توجیه و دروغ‌بافی و تناقض‌گویی، هیچ پاسخ مشخصی نداشته و یا اقدام مؤثری در این زمینه انجام نداده‌اند. تمام این به‌اصطلاح مسئولین و مقامات ذی‌ربط، با این موضوع مهم سرسری برخورد نموده و سعی کرده‌اند آن را بی‌اهمیت جلوه دهند.

مجید محبی معاون دانشگاه علوم پزشکی قم روز ۲۵ بهمن که ۱۱۷ دانش‌آموز مسموم به بیمارستان منتقل شدند گفت: در مسمومیت‌ها هیچ دلیل و عامل خطرناکی دیده نشده است. عباس ذاکریان فرماندار قم گفت: هیچ عامل مسمومیت در خون دانش‌آموزان مشاهده نشده است. بعد از معاون دانشگاه علوم پزشکی و فرماندار قم، نوبت به احمد امیرآبادی فراهانی نماینده قم در مجلس اسلامی رسید. وی نیز سعی کرد مسمومیت دانش‌آموزان را بی‌اهمیت جلوه دهد و در نهایت، مسموم شدن دانش‌آموزان را به گردن خود آن‌ها بیندازد. وی با گفتن اینکه "این مسمومیت‌ها بزرگنمایی شده" مدعی شد دانش‌آموزانی که مسموم شده‌اند "بیماری زمینه‌ای داشته‌اند". نماینده قم در واقع چنین ادعا کرد که ماجرای مسمومیت واقعیت ندارد، بلکه اصل ماجرا این است که دانش‌آموزانی "احساس مسمومیت" کرده‌اند. این مرتجع برای توجیه مسمومیت‌ها و فرار از پاسخگویی مثالی زد و گفت اگر در یک جمعی ۸ تا ۱۰ نفر بگویند ما درحال خفه شدن هستیم، افراد دیگر که بیماری زمینه‌ای داشته باشند نیز احساس خفگی به آن‌ها دست می‌دهد و می‌گویند ما درحال خفه شدن



هستیم!
نماینده دانشمندان قم البته علت اینکه به آن ۸ تا ۱۰ نفر اول حالت خفگی دست داده است را روشن نکرد او اما ادعا کرد مسمومیت صدها دختر دانش‌آموز دردها مدرسه که تا مدت‌ها دچار سرگیجه و ضعف عضلانی بوده‌اند، صرفاً یک موضوع احساسی است. این دانش‌آموزان مسموم نشده‌اند بلکه احساس مسمومیت کرده‌اند و نه بیشتر!

در ادامه همین توجیهات و نامربوط‌گویی‌ها و بی‌اعتنایی‌ها و فرار از پاسخگویی، وزیر آموزش و پرورش نیز کل ماجرا را از ریشه انکار کرد و آن را "شایعات" خواند. در مورد مسمومیت ۳۰ دانش‌آموز در منطقه منیریه تهران

۵۱ دانش‌آموز دچار مسمومیت شدند. در مدرسه فاطمیه قم نیز مسمومیت دانش‌آموزان دو بار تکرار شد. بار اول در تاریخ ۸ بهمن ۱۸ دانش‌آموز مسموم شدند و بار دوم ۱۰ بهمن که ۱۸ دانش‌آموز دیگر دچار مسمومیت شدند. ابعاد مسمومیت بسیار بیشتر از یک یا چند مدرسه و تعداد دانش‌آموزان مسموم شده نیز بسیار بالاست. تاکنون اسامی دست‌کم ۲۵ مدرسه دخترانه اعلام شده و آمارها از مسمومیت بیش از ۴۵۰ دختر دانش‌آموز حکایت دارد. در چند مدرسه از جمله مدرسه طاهای، میثم، پردیسان و



شاهد رضویه، آمار تعداد مسموم شده‌ها هنوز اعلام نشده است.

ماجرای مسمومیت زنجیره‌ای دختران دانش‌آموز، از قم به تهران نیز کشیده شده است روز ۲۵ بهمن، ۳۰ دانش‌آموز دریکی از مدارس منطقه یازده تهران دچار مسمومیت شدند. در همین روز ۱۱۷ دانش‌آموز قمی به دلیل مسمومیت راهی بیمارستان شدند. ده‌ها تن از والدین دانش‌آموزان در ادامه اعتراضات و نگرانی‌های خود رسماً از وضعیت موجود شکایت نموده و مهم‌تر از آن صدها خانواده با برپائی تجمع اعتراضی خواهان روشن شدن علل این مسمومیت‌ها و پاسخ گویی دستگاه دولتی و وزارت آموزش و پرورش شده‌اند. روز ۲۵ بهمن صدها تن از مادران و پدران دانش‌آموزان در مقابل فرمانداری قم دست به تجمع زدند و قصد ورود به فرمانداری را داشتند اما نیروهای سرکوب و مزدوران امنیتی مانع ورود آن‌ها شدند. تجمع‌کنندگان شعار "فرماندار بیا بیرون" سر دادند و وقتی که او بیرون آمد با سردادن شعار "فرماندار جواب ما را بده" خواهان روشن شدن علل و چگونگی و ابعاد مسمومیت‌های زنجیره‌ای و مسموم شدن فرزندان خویش شدند. اما فرماندار قم هیچ‌گونه جواب مشخص و قانع‌کننده‌ای به خانواده‌های نگران نداد. علی‌رغم خواست خانواده‌ها و پرسش‌ها و ابهاماتی که در مورد مسمومیت زنجیره‌ای مدارس دخترانه وجود دارد و باوجود آنکه ۸۰ روز از آغاز این ماجرا سپری شده است، اما مقامات دولتی، جز

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

مسمومیت‌های زنجیره‌های مدارس دخترانه و گروه‌های "آتش به اختیار"

فقر، فساد، گرونی، میریم تا سرنگونی

مرکزی نیز به دلیل افزایش بدهی شرکت‌های دولتی به این بانک‌ها نسبت به سال گذشته در همین ماه ۵۹ درصد افزایش یافته است. از جمله دلایل بحران مالی جمهوری اسلامی می‌توان به هزینه‌های بالای نظامی و دستگاه‌های بوروکراسی و مذهبی رژیم، فساد عمیق و رانت‌خواری مقامات دولتی اشاره داشت.

نقدینگی نیز با رشد ۳۵ درصدی به رقم غیرقابل تصور ۵۸۰۰ تریلیون تومان در ماه آبان رسید. از سوی دیگر به‌رغم فروش دلار در بازار آزاد، حتا رسانه‌های حکومتی از کسری بودجه ۴۰۰ هزار میلیارد تومانی خبر می‌دهند. یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که میزان رشد نقدینگی در اقتصاد سرمایه‌داری رابطه مستقیمی با رشد اقتصادی دارد. رشد عجیب و غریب نقدینگی در کشور با توجه به رشد منفی واقعی اقتصاد، بیانگر بیماری عمیق اقتصاد ایران است. اقتصاد ایران بیماری رو به احتضار است و سیاست‌های طبقه حاکم برای حل معضلات مالی خود، بار بحران اقتصادی را مدام سنگین‌تر از روز قبل بر دوش کارگران و زحمتکشان می‌اندازد. تجربه نیز ثابت کرده است که برای جمهوری اسلامی زندگی و معیشت و سلامت توده‌های مردم هیچ اهمیتی ندارد. نتیجه‌ی مجموع این سیاست‌هاست که در طول حیات جمهوری اسلامی و بر بستر مناسبات سرمایه‌داری حاکم، کارگران و زحمتکشان ایران به چنین فقر هولناکی دچار شده‌اند.

هم‌اکنون فاصله درآمد ماهانه اکثریت بزرگ جامعه با خط فقر به دره‌ای عمیق می‌ماند، دره‌ای که مدام عمیق‌تر می‌شود و هیچ راهی برون رفتن از آن در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری قابل تصور نیست. جمهوری اسلامی و مناسبات سرمایه‌داری حاکم بر ایران به مفهوم واقعی کلمه حق حیات را از مردم ستم‌دیده‌ی ایران گرفته‌اند. اعتراضات روزها و هفته‌های اخیر بازنشستگان، کارگران و معلمان از جمله اعتراضات بازنشستگان در تعدادی از شهرها همچون کرمانشاه، رشت، اهواز، شوشتر و شوش در روز یکشنبه ۳۰ بهمن ریشه در همین واقعیت دارد و بی‌شک خاموش‌شدنی نیستند. برعکس این اعتراضات مدام خروشان‌تر، غزاتر و پرشکوتر خواهند شد. مردم ستم‌دیده از نظم حاکم، به تنگ آمده‌اند و هیچ تردیدی نیست که این ظلم پایدار نخواهد ماند. برای پایان دادن به این بیداد، برای پایان دادن به فقر، فساد، گرانی و بیکاری تنها راه سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری حکومت شورایی است و تمامی راه‌های دیگر چیزی جز سراب و برای فریب توده‌ها از سوی دشمنان مردم نیستند.

به معنای باز گذاشتن دست همان گروه‌های تندرو و "آتش به اختیار" و انتقام‌جویی از دختران شجاع و مبارز است.

از اواخر شهریور سال جاری و با شروع موج گسترده اعتراضات توده‌ای و نبردهای خیابانی، تهدید و ارباب زنان و دختران به‌ویژه دختران دانش‌آموز اشکال جدیدی به خود گرفته است. درخشش خیرمکننده‌ی دختران دانش‌آموز، نقش بزرگ و بی‌همتای آنان در روسری سوزان و دور افکندن حجاب اجباری، پائین کشیدن عکس‌های خمینی و خامنه‌ای از کلاس‌های درس و لگدکوب کردن آن و درآوردن عکس‌های خمینی و خامنه‌ای از کتب درسی و آتش زدن آن، چنان زخم کاری و عمیقی بر بیکر رژیم مذهبی حاکم و سران آن وارد ساخت، که با هیچ دارو و مرهمی نمی‌توان آن را التیام بخشید. ارتجاع اسلامی و پاسداران این نظم ارتجاعی البته تا توانستند این نونهالان تشنه آزادی و برابری را کشتار کردند. تا توانستند این غنچه‌های عاشق زندگی و روزهای بهتر فردا را از دامان خانواده ربوندند و به زندان افکندند. در مدرسه و خیابان هر جا که زورشان رسید این گل‌ها و امیدهای آینده را پرپر کردند. به آنان تجاوز کردند، به قلب و سر و چشم آنان گلوله‌های جنگی و ساچمه‌های شلیک کردند و هزاران جنایت فجیع و نابخشودنی و فراموش‌ناشدنی دیگر مرتکب شدند. اما دربار گرداندن سرهای پرشور دختران دانش‌آموز و زنان شجاع و مبارز به زیر روسری و حجاب اجباری توفیقی به دست نیاوردند. ارتجاع اسلامی به‌سختی از زنان و دختران دانش‌آموز انتقام گرفت. این انتقام‌جویی و اقدامات سبعانه دستگاه امنیتی و اطلاعاتی رژیم اما هنوز پایان نیافته است. طرفداران دواتشه خامنه‌ای، دیکتاتوری که روزهای آخر عمر خود را سپری می‌کند، باندهای سیاه ملقب به "آتش به اختیار" برای التیام زخم‌های بزرگ و عمیق ارتجاع حاکم و برای نجات آن، به هر جنابیتی دست می‌زنند. آن‌ها برای خیال‌اند که با این اقدامات و انتقام‌جویی از دختران دانش‌آموز قادرند این شجاعان جوان را از صحنه مبارزه حذف کنند. این اما خیال باطلی بیش نیست. زخم‌ها بسیار عمیق‌اند و غیرقابل التیام. دختران دانش‌آموز و زنان مبارزی که روسری را به دور افکنده و آتش زدند، تا به زیر کشیدن ارتجاع حاکم و دور افکندن آن صحنه مبارزه را ترک نخواهند کرد. دور نیست روزی که تمام پیکر نظم پوسیده حاکم در شعله‌های آتش خشم دختران و زنان و جوانان انقلابی و توده‌های کارگر و زحمتکش به پا خاسته بسوزد و خاکستر شود.

بر عهده آن است، ابهامات و ناروشنی‌ها، پنهان کردن اصل ماجرا و بی‌پاسخ گذاشتن خواست‌های و پرسش‌های والدین دانش‌آموزان دختر، ظن حضور باندها و گروه‌های "آتش به اختیار" اما وابسته و هدایت‌شده از سوی دستگاه امنیتی در این ماجرا را تقویت نموده است. این احتمال که مسمومیت‌های زنجیره‌ای و ادامهدار در مدارس دخترانه یک اقدام برنامه‌ریزی‌شده و هدفمند بوده و نهادهای معینی پشت این ماجرا بوده‌اند، هرروز قوت بیشتری گرفته است. کما اینکه سایت محلی "اخبار قم" با درج یادداشتی به قلم "نفیسه مرادی" که خیلی زود از این سایت حذف شد، "نیروهای مذهبی تندرو با دیدگاه طالبانی" را به‌عنوان متهم ردیف اول این پرونده اعلام کرده بود. می‌دانیم که مسمومیت دانش‌آموزان نخست در هنرستان دخترانه نور در ۹ آذر کلید خورد. درست در متن مبارزات و اعتراضات پرشور خیابانی دختران دانش‌آموز که جسارت و شجاعت خیرمکننده و بی‌سابقه‌ای از خودشان نشان دادند. همان نویسنده به‌درستی از حساسیت ارتجاع حاکم نسبت به دختران دانش‌آموز یاد نموده و با ذکر اینکه تمرکز این وقایع بر مدارس دخترانه بوده است، می‌نویسد: این موضوع ظن خرابکاری ناشی از دیدگاه طالبانی را تقویت نموده که خانواده‌ها دختران خود را به مدرسه نفرستند.

پیش‌از این نیز ما شاهد برخوردهای خشونت‌آمیز و اسیدپاشی‌ها بوده‌ایم و مکرر حتی از نماز جمعه شنیده‌ایم که امام‌جمعه اصفهان و مشهد و فلان شهر دیگر، مستقیماً زنان و دختران را به برخوردهای خشن مافوق قوانین ارتجاعی جاری حتی، تهدید کرده و هشدار داده‌اند خودشان تکلیف زنان و دختران بدحجاب را روشن خواهند کرد. از این‌ها گذشته توده‌های مردم ایران، ماجرای سعید امامی و آدم‌ربایی‌ها و کشتار نویسندگان و قتل‌های زنجیره‌ای را فراموش نکرده‌اند. باندهای سیاه حکومتی همواره نقش مهمی در سرکوب و ارباب ایفا کرده‌اند و بعدازاینکه خامنه‌ای رسماً جواز اقدام مستقل نیروهای "آتش به اختیار" را صادر نمود، این باندها با آزادی عمل بیشتری وظیفه سرکوب و ایجاد رعب را انجام می‌دهند.

بنابراین ماجرا اکنون بسیار فراتر از این است که خانواده‌ها از ترس ناامنی مدارس و مسمومیت‌ها، دختران خود را به مدرسه نفرستند و به سیاست طالبانی در این زمینه خاص تن دهند. ایران افغانستان نیست که با ایجاد ترس و وحشت یا حتی وضع فلان قانون کسی بتواند مانع ادامه تحصیل دختران شود. سکوت و بی‌تفاوتی نهادهای دولتی و عدم واکنش لازم و به‌موقع اما

تصحیح :

در شماره ۱۰۰۸ نشریه کار در پیام اتحاد فدائیان کمونیست به سازمان ما، پنجاه و دومین سالگرد، پنجاهمین تأیید شده بود که اصلاح می‌شود"



پرویز ثابتی یک شکنجه گر و قاتل است

عبرت فعلی) نیز یکی از زیر مجموعه های آن بود. کمیته مشترک، زندان ویژه ای بود که شکنجه در آن بیداد می کرد. در همین زندان بود که اعتراف گیری اجباری و به تلویزیون آوردن زندانیان سیاسی زیر نظر مستقیم پرویز ثابتی شروع شد و بعد ها در جمهوری اسلامی نیز به یکی از موثرترین ابزار شکنجه زندانیان تبدیل شد. پرویز ثابتی، به دلیل خوی و خصلت شکنجه گری، پله های ترقی را یکی پس از دیگری طی کرد و در فاصله سال های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷، رئیس ساواک تهران و مسئول اداره سوم-مهمترین رکن این سازمان امنیتی- شد و با اختیارات تمام در جایگاه ریاست اداره کل سوم ساواک قرار گرفت.

اداره کل سوم ساواک، دارای ۹ اداره بود که هر اداره آن، شامل چندین بخش و هر بخش نیز مسئول کنترل یک یا چند سازمان، وزارتخانه، حزب، گروه های اجتماعی، اقوام (تظیر کرد، لر، بلوچ و آذری)، اقلیت های مذهبی، روحانیون، بهایی ها، دانشگاهیان، اعضای ارتش، مطبوعات و حتی کنترل وابستگان رژیم شاه را شامل می شد. برخورداری از این همه اختیارات وسیع امنیتی، پرویز ثابتی را به قدرتمندترین و مخوف ترین چهره امنیتی رژیم در دهه ۵۰ تبدیل کرد. به طوری که از سال ۵۲ عملاً در جایگاه بالاترین مقام امنیتی ساواک قرار گرفت، تا جاییکه نصیری، رئیس ساواک نیز از او حساب می برد و هر آنچه را که ثابتی می خواست امضاء می کرد.

با چهره نمایی پرویز ثابتی در گردهمایی سلطنت طلبان لوس آنجلسی، به رغم واکنش های شدیدی که از طرف خانواده های دادخواه، نیروهای آزادی خواه، زندانیان سیاسی زمان شاه و نیروهای مخالف شکنجه و اعدام در جامعه به راه افتاد، در شبکه های اجتماعی هم افراد بی نام و نشان مدافع سلطنت بودند که از زحمات پرویز ثابتی در سرکوب کمونیست ها و دیگر نیروهای انقلابی مخالف شاه قدردانی کردند. اما کم کم وقاحت قدردانی از ثابتی به جایی رسید که تعدادی از چهره های شاخص و حواریون رضا پهلوی نیز به تقدیر و تمجید از پرویز ثابتی برخاستند.

در سوی دیگر این ماجرا اما موجی از خشم و انزجار و اعتراض و نگرانی نسبت به این همه وقاحت و ریختن فُجح شکنجه و شکنجه گر توسط سلطنت طلبان، در میان نیروهای مترقی و آزادیخواه داخل و خارج کشور به راه افتاد. جدای از شبکه های اجتماعی و خانواده های دادخواه، اولین گروهی که به حضور پرویز ثابتی در مسیر احیای قتل و شکنجه و اعدام واکنش نشان دادند، زندانیان سیاسی زمان شاه بودند. بیش از ۱۲۰ نفر از زندانیان سیاسی دوران پهلوی دوم، با انتشار نامه ای سرگشاده تحت عنوان "مگذاریم از یک قاتل تقدیر نکنند! مگذاریم از احیای ساواک سخن گویند!"، اعلام کردند: "اینکه در روزهای اخیر چهره منفوری چون پرویز ثابتی، رئیس اداره سوم ساواک در تجمع های همبستگی ایرانیان با اعتراضات مردم ظاهر می شود و

حتی حضور خود را بی شرمانه به نمایش می گذارد، پیام شومی در بردارد: شکستن فُجح شکنجه و قتل و عادی سازی جنایت. این حرکت ها تصادفی نیست که در میان سلطنت طلبان، شاهد موج تقدیر از این "مقام امنیتی" هستیم. در شبکه های اجتماعی، کسانی که شخصیت مورد تقدیرشان پرویز ثابتی است، همزمان از لزوم احیای ساواک سخن می گویند."

این اقدام وقیحانه سلطنت طلبان در تقدیر از مخوف ترین چهره ساواک در شرایطی صورت گرفته است که هنوز صدها نفر از زندانیان سیاسی شکنجه شده توسط دستگاه امنیتی تحت هدایت پرویز ثابتی، حی و حاضر در ایران و اقصا نقاط جهان حضور دارند. هنوز خانواده های بسیاری هستند که در مسیر دادخواهی از کشته شدگان خود در دو نظام سلطنتی و جمهوری اسلامی فعالیت می کنند. مضافاً اینکه اتفاق فوق در شرایطی صورت گرفت است که موضوع لغو شکنجه، اعدام، دادخواهی و محاکمه شکنجه گران و آدمکشان دو رژیم شاه و شیخ یکی از مطالبات اصلی انقلاب پیش روی کارگران و توده های مردم ایران است. حال در شرایطی که جامعه ایران یکسره برای دادخواهی و لغو هرگونه اعدام و شکنجه بسیج شده است، چه اتفاقی رخ داده که سلطنت طلبان این چنین بی شرمانه از شکنجه و اعدام و شکنجه گران ساواک قدردانی می کنند؟

بدون شک، بخشی از این گستاخی آنان را باید در ارتباط با مقایسه عملکرد ساواک و عملکرد جنایتکارانه جمهوری اسلامی در ۴۴ سال گذشته دید. در دوران حکومت جمهوری اسلامی، میزان اعدام و شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی، و نیز سرکوب عریان توده های مردم ایران آنچنان وسیع و گسترده بوده است، که اکنون شکنجه گران و آدمکشان ساواک و حامیان حکومت پهلوی طلبکار مبارزان دوران شاه هستند، با نگاهی مقایسه ای و آماری به میزان کشتار و شکنجه و اعدام های صورت گرفته در دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی به خود حق می دهند تا جنایات و سرکوب و خفقان سیاسی رژیم پهلوی را نادیده بگیرند و این چنین وقیحانه از عملکرد ساواک و اقدامات پرویز ثابتی دفاع کنند. غافل از اینکه جنایت، جنایت است و در موضوع دادخواهی هرگز میزان و آمار شکنجه دیدگان و کشتار شدگان، تعیین کننده نیست. آنچه تعیین کننده است، نفس انجام شکنجه و کشتار و اعدام و جنایت است. خواه ده مورد باشد یا صد مورد و یا هزاران مورد.

درماجرای رونمایی از چهره پرویز ثابتی و قدردانی از اقدامات ساواک، این تنها سلطنت طلبان نبودند که در دفاع از شکنجه و شکنجه گران رژیم پادشاهی سنگ تمام گذاشتند. در این میان-هرچند اندک- کسانی از زندانیان سیاسی جمهوری اسلامی هم هستند که به طور غیر مستقیم و شرمگینانه از ساواک دفاع کرده اند. این افراد که بعضی از آنان مدال چند دهه "دادخواهی" و دفاع از موازین "حقوق بشر" و "کرامت انسانی" را نیز بر سینه خود پدک می

کنند، به دلیل اینکه مدتی است در صف مدافعان رضا پهلوی قرار گرفته اند، با گفتن اینکه "ساواک بهانه است، رضا پهلوی نشانه است"، به طرز شرم آوری از ساواک و پرویز ثابتی دفاع کرده اند. این افراد، همانند شیخی که "شیره را خورد و گفت شیرین است"، فکر می کنند با نوشتن اینکه "ساواک بهانه است، رضا پهلوی نشانه است"، کشف جدیدی کرده اند و می توانند گریبان خود را در دفاع از شکنجه و شکنجه گر رها سازند.

به این افراد و مدافعان دروغین دادخواهی باید گفت، وقتی علیرضا کیانی، مشاور رضا پهلوی با تمجید از پرویز ثابتی یاد می کند و در مورد ساواک می نویسد: "ساواک وظیفه داشت کشور را از آسیب تروریسم کمونیستی و اسلامگرا امین نگاه دارد و تا حد بسیار زیادی هم در این کار کامیاب بود". وقتی علی حمید، از چهره های امنیتی سابق صدا و سیمای جمهوری اسلامی که اکنون در سمت دبیری بخش خبر در تلویزیون من و تو مشغول به کار است و در ستایش از پرویز ثابتی می نویسد: "پرویز ثابتی هرچه در ساواک کرد برای حفظ میهن از دست تروریست ها بود" و علی اشتری، از سخنگویان فرسنگرد، "عدالت" را نیز در پای قدردانی از این عنصر مخوف ساواک قربانی کرد و نوشت: "برای تدوین بخش مربوط به عدالت انتقالی منشور همبستگی، حتماً باید از نظرات کارشناسی پرویز ثابتی بهره جست"، تردید نباید کرد که بند ناف ماجرای چهره نمایی از پرویز ثابتی به رضا پهلوی و ساواکی های طرفدار او وصل است.

تردید نیست جامعه ما در شرایطی پر تحولی قرار دارد. سیر تحولات انقلابی، طی ۵ ماه گذشته آنچنان شتاب گرفته اند که راه ادامه کاری فریب و ریا و دغلکاری را به روی همه مدعیان دروغین آزادی و دادخواهی بسته است. دوران نشستن میان دو صندلی به پایان رسیده و شکل گیری موقعیت انقلابی در جامعه، همگان را بر آن داشته تا سرها از گریبان بیرون کنند، مکنونات درونی خود را بر زبان آورند و با وقوع هر اتفاقی موضع و جایگاه خود را در صف بندی های سیاسی با شفافیت تمام در مقابل دیگران قرار دهند. شکل گیری این فضای سیاسی متلاطم، اگرچه در کوتاه مدت ممکن است موجب نگرانی ها و التهاباتی در جامعه گردد، اما در دراز مدت و در کشاکش صف بندی نیروهای مدافع انقلاب اجتماعی و نیروهایی که در صدد هستند تا از بالای سر مردم بر اعتراضات آنان سوار شوند، ظهور این گونه اتفاقات را باید به فال نیک گرفت و از آن برای صیقل دادن مسیر ناهموار انقلاب سود برد. در واقع شرایطی پر تحولی را که اکنون در آن قرار داریم، یکی از ویژگی های برجسته دوران انقلابی جامعه ما است که می بایست از آن به عنوان روشنگری و شکل گیری صف بندی طبقاتی نیروهای مخالف جمهوری اسلامی در روند انقلاب پیش روی کارگران و توده های زحمتکش مردم ایران نام برد. انقلابی که بدون شک، لغو اعدام، شکنجه، دادخواهی و محاکمه تمامی قاتلان و شکنجه گران دو نظام ستم شاهی و جمهوری اسلامی یکی از اهداف اصلی آن است.

پرویز ثابتی یک شکنجه گر و قاتل است

"پرویز ثابتی" در تظاهرات لوس آنجلس بود که گروه های رنگارنگ سلطنت طلب سازمانده و برگزار کننده آن بودند. حضور "پرویز ثابتی" در اجتماع سلطنت طلبان لوس آنجلس، از آن جهت واکنش برانگیز شد که او در رژیم سلطنتی پهلوی یکی از شاخص ترین و بلندپایه ترین مقامات امنیتی این رژیم بود، که نقش تعیین کننده ای در پرونده سازی، سرکوب، شکنجه و قتل صدها تن از مخالفین سیاسی شاه داشت. از جمله اقدامات وحشیانه او، تیرباران ۹ تن از زندانیان سیاسی زمان شاه (هفت فدایی و دو مجاهد) از جمله رفیق بیژن جزینی بود که در تاریخ ۳۱ اردیبهشت ۵۴ در تپه های اوین تیر باران شدند. با رونمایی شرم آور پرویز ثابتی، این مخوف ترین چهره امنیتی ساواک در گردهمایی سلطنت طلبان لوس آنجلسی، بار دیگر موضوع دادخواهی، لغو شکنجه، اعدام و به طریق اولی محاکمه همه شکنجه گران و آدمکشانی که در دو رژیم پادشاهی و جمهوری اسلامی مرتکب قتل و کشتار و شکنجه شده اند، به یکی از بحث های داغ توده های مردم ایران و همه آزادیخواهانی که برای لغو شکنجه و اعدام مبارزه می کنند، تبدیل شده است. چرا که بر اساس قوانین سازمان

عفو بین الملل، "شکنجه، ناپدید سازی قهری و کشتار زندانیان از جمله جنایت علیه بشریت" هستند و کسانی که مرتکب سهمگین ترین جنایات قابل تصور می شوند، نباید بتوانند مخفی بمانند. از آنجایی که جنایت علیه بشریت شامل مرور زمان نمی شود و بحث دادخواهی نیز در طی چند دهه گذشته همواره یکی از بحث های داغ خانواده های دادخواه بوده است، لذا، پیش از ورود به این بحث و قبل از پرداختن به واکنش های موافق و مخالف چهره نمایی این مقام امنیتی رژیم سابق، باید ببینیم پرویز ثابتی کیست و از چه پیشینه امنیتی در دوران سلطنت محمد رضا پهلوی برخوردار بوده است؟

پرویز ثابتی، در بهمن ماه سال ۱۳۴۷، در زمانی که ارتشبد نصیری رئیس ساواک بود، به عنوان "تحلیلگر سیاسی" به استخدام ساواک درآمد. ثابتی، به سرعت مدارج ترقی را طی کرد و با گذشت اندک زمانی به یکی از چهره های مخوف ساواک تبدیل شد و در مقام رئیس اداره یکم این سازمان قرار گرفت.

اداره یکم، یکی از بخش های مهم ساواک بود که زندان کمیته مشترک ضدخرابکاری (موزه

در صفحه ۷

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در توئیتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1009 February 2023



tvshorashora@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای زحمتکش و ستم دیده ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

بینندگان تلویزیون دمکراسی شورایی، دوستان، رفقا و همراهان

تلویزیون دمکراسی شورایی در روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه از ساعت هشت تا نه و نیم شب و در روزهای سه شنبه، پنجشنبه، شنبه و یکشنبه از ساعت شش و نیم تا هشت شب به وقت ایران، برنامه های خود را به مدت ۹۰ دقیقه روی شبکه تلویزیونی آلترناتیو شورایی در ماهواره یاه ست پخش می کند .

برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی را همچنین می توانید در سایت سازمان فدائیان (اقلیت) و شبکه های اجتماعی فیسبوک، تلگرام، اینستاگرام و یوتوب نیز دنبال کنید. مشخصات تلویزیون دمکراسی شورایی را به اطلاع دوستان و آشنایان خود برسانید . مشخصات ماهواره های شبکه تلویزیونی آلترناتیو شورایی

Alternative Shorai

Satellite: Yahsat

Frequency: 12594

Polarization: Vertical / عمودی

Symbol Rate: 27500

FEC: 2/3

آدرس ایمیل تلویزیون دمکراسی شورایی: tvshorashora@gmail.com

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی